

## شرح واقعه «لن ترانی» در اندیشه عرفا

سید رضا حسینی اسحاقنیا<sup>۱</sup>

حسین زحمتکش<sup>۲</sup>

**چکیده:** واقعه «لن ترانی» یکی از رویدادهای کم‌بدل تاریخ قدسی است که قرآن نیز در سوره مبارکه اعراف بدان اشاره کرده است. این جریان به نحوه ملاقات حضرت موسی<sup>(ع)</sup> با خداوند یکتا در طور سینما پردازد. قرآن این داستان را تنها در دو آیه به کوتاهی مطرح کرده است، اما ذهن پرتلاش و جوآل عرفای سوتهدل نتوانسته به‌سادگی از کتاب آن بگذرد. تفسیر باطنی، رمزی و اشاری تنها دستاویز عرفا برای درک فحوای «لن ترانی» بود که به‌تبع، دامنه سخن به واژه‌پردازی، تشریح و تبیین مفاهیم اساسی عرفان اسلامی نیز کشیده شده است. آنچه در این نوشتار به‌اختصار بدان پرداخته می‌شود، گونه رویکرد عرفانی و اندیشه تأویل‌گرا و اشاره‌محور در جریان تفاسیر عرفانی و باطنی به این واقعه سترگ است که تاکنون در اوراق تاریخ پرپیش آموزه‌های تفسیری عرفانی، آبخشور تعالیم و تفکرات بسیاری بوده است. میقات الهی، مکالمه خداوند یکتا و موسای نبی، لن ترانی، اندکاک جبل، صعق موسی و افقه و توبه او در فحوای این ماجراهای شگرف مستور است.

**واژگان کلیدی:** میقات، رؤیت الهی، لن ترانی، اندکاک جبل، صعق، افقه

ندارد: E – mail

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد پژوهشکده امام خمینی<sup>(س)</sup> و انقلاب اسلامی

E – mail:zahmatkesh.hosein@yahoo.com

پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۴/۱۵

دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۲/۶

## مقدمه

فحوای واقعه «لن ترانی» در طول تاریخ پر فصل تفاسیر عرفانی از ابتدا تا کنون معرفه آرا و تأویلات بسیاری بوده و چشم اندازها و مناظر معنوی نابی را فراروی صاحبان خرد و اهل بصیرت گشوده است. خداوند متعال در آیه ۱۴۳ سوره اعراف، از این رویداد بی بدلیل که به قول قشیری «العبد قتيل هذه القصة» (قشیری، بی تاء، ج ۱: ۵۶۶) برای بنده راستین خود رسول مصطفی (ص) پرده می گشاید و می فرماید: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَمَةُ رَبِّهِ قَالَ رَبِّ أَرْبَيْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّ رَبِّهِ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دُكَّاً وَخَرَّ مُوسَى صَعِقاً فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» این آیه در ارتباطی نزدیک با آیه پیش از آن است: «وَ وَاعْدَنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيَلَةً وَ أَتْمَنَاهَا بِعَشْرَ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيَلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ».

در این نوشتار، به جریان «لن ترانی» از دیدگاه تفاسیر عرفانی و باطنی که نگاهی رمزی و اشاری به آیات کتاب وحی دارند، پرداخته ایم. در میان بزرگان عرفانی کسانی که بیش از دیگران به تفسیر این واقعه اهتمام داشته و آن را دست مایه آموزه های اصیل عرفانی و شهودی خود قرار داده اند، ابو عبد الرحمن سلمی، امام قشیری، محی الدین ابن عربی، نجم الدین دایه، سعید الدین فرغانی، ابن عجیله و امام خمینی می باشند که در لابه لای آثار خویش بدان اشارت ها کرده و مطابق با ذوق عرفانی خود از آن بهره ها برده اند. در این مقاله واقعه «لن ترانی» با توجه به آموزه های تفسیری عرفانی مذکور مورد بحث، تأمل و تحقیق قرار می گیرد.

تأویل و تفسیر سلمی پیرامون آیه مذکور در حقائق التفسیر با بهره از اقوال امام صادق (ع) مطمئن نظر قرار گرفته است. قشیری در لطائف الاشارات در باب آن سخن رانده و بیشتر آرای تفسیری ابن عربی نیز در فتوحات مکیه، فصوص و تفسیر القرآن<sup>۱</sup> آمده است. نجم الدین دایه، فرغانی و ابن عجیله هم به ترتیب در تأویلات نجمیه، مشارق الدرازی و البحر المدید بدان

پرداخته‌اند. امام خمینی نیز رویکرد تفسیری خود را در ارتباط با این آیه در کتب آداب الصلاة، تعلیقه بر شرح فضوص و مصباح الانس، تفسیر سوره حمد، شرح دعای سحر، مصباح الهدایه و شرح حدیث جنود عقل و جهل بیان کرده است.

پیش از ورود به بحث، نگاهی اجمالی به حادثه «لن ترانی» تهی از فایده نیست. لن ترانی اشاره به واقعه‌ای دارد که در آن حضرت موسی<sup>(ع)</sup> در طور سینا به دیدار خداوند رفت. چهل روز با او گفت‌و‌گو کرد. در پایان چهل روز موسی از شدت وجود و نهایت شوق از پروردگار عالمیان تقاضا کرد تا خودش را به او بنمایاند. موسی تصور کرد هر که را توفیق گفت‌و‌گو با حضرت ربوبی حاصل آید، چه بسا دیدار او نیز دور از دسترس نباشد. خداوند متعال پس از آنکه موسی چنین درخواستی را از او کرد، فرمود: لن ترانی؛ یعنی هرگز مرا نخواهی دید، ولکن او را نامید نساخت؛ از این رو فرمود: به کوه طور بنگر، من در آن تجلی می‌کنم، اگر کوه توانست تاب بیاورد، تو هم می‌توانی مرا ببینی. پس از این سخن بود که خداوند قهار با صفت قهر و جلال خود بر کوه تجلی کرد. به روایت برخی مفسران، این تجلی کمتر از سر سوزنی بود.<sup>۲</sup> در این حال کوه مندک شد و موسی پس از دیدن این صحنه متوجه گردید و بیهوش بر زمین افتاد. اینکه خداوند کوه را برای تجلی و نشان‌دادن جلوه قدرت و عظمت خود انتخاب کرد، از آن‌رو بود که طبیعت وجودی کوه استوارتر و راسخ‌تر از موسی بود. حال با یک تجلی ذات ربوبی، کوه از پای می‌افتد، پس چه رسد به موسی. موسی پس از آنکه به هوش آمد، این مطلب را به درستی فهم کرد؛ از این‌رو متواضعانه به درگاه الهی استغفار نمود و پروردگار یکتا را به سبّوحیت و قدوسیت ستود و نخستین کسی لقب گرفت که به فحوای لن ترانی ایمان آورد.

چو رسی به طور سینا أرنی نگفته بگذر  
که نیزد این تمنا به جواب لن ترانی  
تو که با منی همیشه دگر این چه لن ترانی  
«أرنی» کسی بگوید که تو را ندیده باشد

## ابوعبدالرحمٰن سلمی

ابوعبدالرحمٰن سلمی صوفی و عارف بزرگ سده چهارم هجری صاحب کتاب حقائق التفسیر می‌باشد که بیشتر تفاسیر خود را پیرامون آیات قرآنی در قالب تأویل و تفسیر عرفانی و اشاری و از زبان امام جعفر صادق<sup>(ع)</sup>، ابن عطا آدمی، ابوالحسین نوری و حلاج بیان نموده است.<sup>۳</sup> حقائق التفسیر در شرح و لِمَّا جاء موسی لمیقاتنا، میقات موسی را مساوی با درخواست رؤیت خداوند از جانب او می‌داند. نوع نگاه این کتاب به کلمه ربہ بسیار جالب است؛ ذات حق در جریان میقات از کنه نفسانیت و عبودیت موسی با او سخن گفت. موسی در پی این گفت‌و‌گو از خود غایب شد و از صفاتش فنا یافت. خداوند از حقایق معانی موسی با او گفت‌و‌گو کرد، پس موسی صفت موسوی را از لسان رب العالمین شنید. در اینجا به وجه تمایز حضرت موسی<sup>(ع)</sup> و رسول الله<sup>(ص)</sup> اشاره می‌شود؛ زیرا محمد<sup>(ص)</sup> در مقام سدرة المنتهى از زبان خداوند، صفت الوھی را شنید.<sup>۴ و ۵</sup>

سلمی در ادامه می‌آورد:

قال رب أرنى أنظر إليك قال جعفر: انبسط إلى ربہ فی معنی رویته لأنه رأى خیال کلامه على قلبه فبہ انبسط إلیه. فقال له: لن ترانی أیی لا تقدر أن ترانی لأنک أنت الفانی فكيف السبيل لفان إلى باق. ولكن انظر إلى الجبل فقال [جعفر]: وقع على الجبل علم الاطلاع فصار دئکا متفرقًا زال الجبل من ذکر اطلاع ربہ و صعق موسی من رویة تدکدک الجبل، فكيف له برؤیة ربہ عیانا، معاينة رؤیة الله لعبدہ و العبد فان و رویة العبد لربه و العبد بربه باق. وقال: ثلاثة من العبيد إلى ربهم محال: التجلى و الوصلة و المعرفة؛ فلا عین تراه ولا قلب يصل إلیه ولا عقل يعرفه. لأن أصل المعرفة من الفطرة وأصل المواصلة من المسافة وأصل المشاهدة من المعاينة. قال جعفر فی قوله لن ترانی ولكن انظر إلى الجبل: اشغاله بالجبل ثم تجلی و لو لا ما كان من اشغاله بالجبل لمات موسی صعقا بلا إفاقة (سلمی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۲۹ - ۳۰)

بنابراین درخواست رؤیت خداوند از جانب موسی ناشی از بسط وجودان او در پی سخن‌گفتن ذات الوهی با او بود. اما از آنجاکه او فانی بود و خداوند باقی، وحی آمد که لن ترانی. به هر روی ذات اقدس الله به موسی فرمود: «انظر إلى الجبل». تا جبل از این واقعه اطلاع حاصل کرد، مند ک شد و در پی آن نیز موسی بیهوش افتاد. این تازه مقدمه رؤیت بود تا چه رسد به رؤیت عیان خداوند که هیچ موجود فانی‌ای را تاب تحمل آن نیست؛ از این رو پروردگار یکتا موسی را به کوه مشغول کرد، سپس بر او تجلی فرمود و اگر این نبود، موسی هلاک می‌شد.

سبحانک تبت إليک اشاره به آن دارد که هنگامی که موسی بر بنای علم و عقل خود از خداوند متعال تقاضای رؤیت کرد، پس از تجلی او، به عجز خویش اعتراف نمود و از عقلش تبری جست و به خودش بازگشت و از علمش به خدا پناه برد و ایمان آورد که ذات اقدس باری تعالی قابل رؤیت نیست:

قال جعفر فی قوله سبحانک تبت إليک قال: نَزَّهَ رَبِّهِ وَ اعْتَرَفَ إِلَيْهِ بِالْعَجْزِ وَ تَبَرَّأَ مِنْ عَقْلِهِ. تبت إليک رجعت إليک من نفسی و لا أميل الى علمی. فالعلم ما علمتني و العقل ما اكرمتني به و أنا أول المؤمنين أنك لا ترى في الدنيا (سلمی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۰).

### امام قشيری

امام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشيری نیشابوری از اکابر عرفا و صوفیه سده پنجم هجری است که آثار گوناگونی در تشریح مبانی علم الهی و بیان مقامات سیر و سلوک به جامه تحریر درآورده است. بیشتر اندیشه تفسیری قشيری در دو کتاب التیسیر فی التفسیر و لطائف الاشارات آمده است. لطائف الاشارات در میان کتاب‌های او از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. آنچه در این نوشتار در تفسیر آیه مورد بحث به کار می‌آید، از همین کتاب است.

قشيری در تفسیر و لمّا جاء موسی تعییر زیبایی دارد: «جاء موسی مجئه المشتاقین مجئه المهميّين، جاء موسی بلا موسی، جاء موسی و لم يبق من موسی شيء لم موسى» (قشيری، بی‌تا:

(۵۶۴). تحریر بیان قشیری این است که موسی در حالی به میقات آمد که اشتیاق و تحیر، سرای ای او را فراگرفته بود. موسی آمد بدون آنکه موسی باشد و چیزی از موسی در او باقی نبود. وی در ادامه با اشاره به اینکه موسی در میقات به لسان افتخار با خداوند سخن گفت (خشیری، بی‌تا: ۵۶۵)، می‌نویسد: غلبهٔ وجود آن‌چنان بر موسی مستولی شد که او را به زبان آورد و خواست تا چهرهٔ خدا را فاش بنگرد؛ از این‌روست که گفته‌اند موسی هنگامی که خطابه‌الهی را شنید، درنهایت سکر و مستی بود و بدیهی است که بر مست حرجی نیست. این عبارت قشیری بهنوعی توجیه گر شطحیات و طامات صوفیه نیز می‌باشد. او بهنیکی از این معنا استفاده می‌کند که بندگان مخلص الهی در شوق وصل و خلجان محبت، قوهٔ شاعرة خود را در مسیر سلوک و وصول به کمال ذبح می‌کنند، «فنطق ما نطق»؛ یعنی اختیار لسان خود را از کف می‌نهند. در این زمان است که حق جلّ و علا با نظر کرم خویش با آنان مواجه می‌شود و اسرار آن‌ها را از ملال و اندوه مصون می‌دارد.<sup>۹</sup>

پس خداوند درخواست موسی را این‌گونه رد می‌کند: «لن ترانی». قشیری در باب این سخن می‌نویسد: «و كذا قهر الأحباب» (خشیری، بی‌تا: ۵۶۶). او در ادامه می‌آورد:

فَقَابَلَهُ بَلْنَ، فَصَارَ الرَّدَّ مُوقِفًا عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْحَقِّ وَ مِنَ الْخَلْقِ لِيَكُونَ  
مُوسَى بَلَّا مُوسَى وَ يَكُونَ مُوسَى صَافِيَا عَنْ كُلِّ نَصِيبٍ لِمُوسَى مِنْ مُوسَى (خشیری،  
بی‌تا: ۵۶۴ و ۵۶۵).

تا موسی موسی است و تا موسی در موسی است، رؤیتی حاصل نمی‌شود. انظر إلى الجبل بلاي شدیدی برای موسی بود؛ زیرا او از رؤیت منع گردید و درخواست وی به رؤیت جبل پاسخ داده شد و بلاي شدیدتر آن است که خداوند متعال به جبل، نعمت تجلی عطا فرمود و جبل خدا را دید، ولی موسی ندید. آن‌گاه به موسی دستور داد که به جبل بنگرد و موسی چاره‌ای جز اطاعت فرمان روب نداشت. قشیری این معنا را با این عبارات تشریح می‌کند:

و يقال في قوله انظر إلى الجبل بلا شديد لموسى؛ لأنّه نفى عن رؤية مقصوده ومني برؤيه الجبل ولو أذن له أن يغمض جفنه فلا ينظر إلى شيء بعد ما يقى عن مراده من رؤيته لكن الأمراً سهل عليه ولكن قال له: لن ترانى ولكن انظر إلى الجبل. ثم أشد من ذلك أنه أعطى الجبل التجلى فالجبل رآه و موسى لم يره، ثم أمر موسى بالنظر إلى الجبل الذي قدم عليه في هذا السؤال، وهذا والله لصعب شديد. ولكن موسى لم ينزع ولم يقل أنا أريد النظر إليك فإذا لم أرك لا أنظر إلى غيرك، بل قال: لا أرفع بصرى عماً أمرتني بأن أنظر إليه (قشيري، بي تا: ٥٦٧).

قشيري در عظمت قول «ولكن انظر إلى الجبل فإن استقرّ مكانه فسوف ترانی»، به این نکته نیز اشاره می کند که بلایی که با این گفته خداوند بر سر موسی فرود آمد، بزرگتر و دردآورتر از سخن لن ترانی بود؛ زیرا اولی صریح در رد بود و بدیهی است که یأس، سرای آرامش و راحتی است؛ زیرا در آن خبری از ییم و امید نیست، اما دومی طمع موسی را بیشتر کرد، لکن زمانی که حضرت رب بر جبل تجلی فرمود، به یکباره فرو ریخت و این چنین است قهر و غضب احباب.<sup>۷</sup>

پس از اندکاک جبل، خ<sup>۸</sup> موسی صعقاً، موسی بیهوش شد. روح موسی پس از صعق، حقایق احادیث را شهود کرد که این برای او بهتر از بقای مقام خلقی بود. پس از آنکه معالم موسی در موسی از میان رفت، حق در او زنده شد و البته این برای او سرچشمۀ خیر بود.<sup>۹</sup>

قشيري در شرح تبت إليك می نويسد:

*لَمَّا رَدَّ مُوسَى إِلَى حَالِ الصَّحْوِ وَأَفَاقَ، رَجَعَ إِلَى رَأْسِ الْأَمْرِ فَقَالَ: تَبَتْ إِلَيْكَ بِعْنَى: إِنْ لَمْ تَكُنِ الرَّؤْيَا هِيَ غَايَةُ الْمَرْتَبَةِ فَلَا أَقْلَى مِنْ التَّوْبَةِ، فَقَبْلَهُ تَعَالَى لَسْمَوْ هَمْتَهُ إِلَى الْرَّتْبَةِ الْعُلَيَا؛ هَذِهِ إِنْتَخَابَهُ بِعَقوَةِ الْعَبُودِيَّةِ* (قشيري، بي تا: ٥٦٧).

يعنى: آنسان که موسی از صعق، افاقه یافت، به اصل خود بازگشت و توبه کرد و خداوند کریم نیز به سبب معراج همت وی به مرتبه‌ای متعالی، توبه او را پذیرفت. موسی در این مرحله به

عبدیت رسید. قشیری در ادامه بحث در مقام درس آموزی سالکان طریق و برگرفتن نکات سره و ناب از جریان شگفت‌انگیز ملاقات موسی با پروردگار توصیه می‌کند:

شرط الإنصاف ألا تبرح محل الخدمة وإن حبل بينك وبين وجود القرية؛ لأن القرية  
حظ نفسك والخدمة حق ربك وهي تتم ألا تكون بحظ نفسك (خشیری، بی‌تا: ۵۶۷).

### محیی‌الدین ابن عربی

محیی‌الدین ابن عربی تأویل و تفسیر این آیه را با توجه به آیه پیش از آن بررسی می‌کند که مضمون آن ملاقات موسی با خداوند در کوه مقدس سیناست. براساس آیه و واعده‌مند موسی ثلائین لیلۃ و اتمّنّاها بعشر، این ملاقات در ابتدا قرار بود ظرف سی روز انجام شود، ولی درنهایت تا چهل روز ادامه پیدا کرد. ارتباط معنایی این آیه با آیه مورد نظر در ادامه بحث در نوع نگاه تأویلی ابن عربی بیان خواهد شد. اما آنچه در سیر آغازین این جریان اهمیت دارد، آن است که موسی خواهان رؤیت خداوند بود نه مشاهده او. بهزعم ابن عربی رؤیت با مشاهده متفاوت است. موسی نمی‌خواست خدا را مشاهده کند؛ زیرا این امر تا پیش از آن نیز برای او حاصل بود. ذات ربوی از انبیای الهی و حتی از اولیا غایب نیست. او در قلب همه آن‌هایی که عارف حال او هستند، مشهود است.<sup>۹</sup> از این باب است که حضرت علی<sup>ع</sup> می‌فرماید: «ما كُنْتُ أَعْذُّ رِبّاً لَمْ أَرْهُ. قَالَ: وَكَنَيْتَ رُّبَّيْتَهُ؟ قَالَ: وَلَكَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُوْنُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْفُلُوْبُ بِحَقَّائِقِ الْأَيْمَانِ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج: ۹۸). بنابراین آنچه منظور نظر موسی در میقات الهی بود، رؤیت خداوند بود نه مشاهده او؛ از این‌رو در فتوحات می‌نویسد:

فرقنا بين الرؤيه و المشاهده و قلنا فى المشاهده إنها شهود الشاهد الذى فى القلب  
من الحق و هو الذى قيد بالعلامة و الرؤيه ليست كذلك و لهذا قال موسى رب  
أرنى أنظر إليك و ما قال أشهدى فإنه مشهود له ما غاب عنه و كيف يغيب عن  
الأنباء و ليس يغيب عن الأولياء العارفين به (ابن عربی، بی‌تا، ج: ۲؛ ۴۹۵).

این در حالی است که رؤیت خداوند مطابق با مفهوم لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ (اعلام: ۱۰۳) امکان پذیر نیست. براساس آموزه‌های عرفانی، ذات باری تعالیٰ تنها برای خودش مشهود است؛ به این معنا که غیر خدا نمی‌تواند خدا را ببیند، مگر در پس پرده حجاب. آقا محمد رضا قمشه‌ای که یکی از حکماء اربعه پس از عصر صدرالمتألهین و ملا على نوری است، با عنایت به کنه ولکن انظر إلى الجبل و با الهام از تعالیم ابن‌عربی، در تعلیقه‌اش بر فصل شیخی فصول می‌نویسد:

يمتنع أن يشاهدنى غيري و يراني سواء بظهور نفس ذاتي و جلاء عين هوبيتي له بلا حجاب ولكن انظر إلى الجبل لتنظر إلى و تراني من وراء حجاب التجلى و إن كان التجلى يعنيك فأنا أبقيتك (قسمه‌ای: ۱۳۷۸؛ ۱۹۳).

بر همین اساس محیی‌الدین در فتوحات آورده است: «البصـر مـن العـبد هـوـيـةـ الـحـقـ فـعـيـنـكـ غـطـاءـ عـلـى بـصـرـ الـحـقـ أـدـرـكـ الـحـقـ وـ رـآـهـ لـأـنـتـ» (ابن‌عربی، بی‌تا، ج: ۴؛ ۲). حال این پرسش مطرح می‌گردد که چرا موسی از خداوند متعال درخواست می‌کند تا او را با چشم ظاهر بنگرد؟ ابن‌عربی به این پرسش این‌گونه پاسخ می‌دهد که تکلم خداوند با موسی در سرزمین مقدس طوی براساس آیات الهی: «فَلَمَّا آتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى \* إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلُعْ نَعْيَكَ إِنِّي بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ طَوَّيْ \* وَأَنَا اخْتَرُكَ فَاستَمِعْ لِمَا يُوحَى \*» (طه: ۱۱-۱۳) او را به طمع انداخت و از مدخلی غیر از امر الهی که بر او وحی می‌شد، زبان به درخواست رؤیت ذات الوهی گشود (ابن‌عربی، بی‌تا، ج: ۳؛ ۱۱۶).

اسماعیل حقی عارف بزرگ سده دوازدهم هجری در روح البیان که تفسیری عرفانی است، با تأکید بر قاعدة عرفانی «لذة النظر أحلی من لذة الخبر» نزدیک به سخن ابن‌عربی می‌نویسد: لَمَّا سَمِعَ مُوسَى كَلَامَ رَبِّهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الشُّوقُ إِلَى رَؤْيَتِهِ وَ قَالَ: هَذِهِ لذَّةُ الْخَبَرِ فَكَيْفَ لذَّةُ النَّظَرِ مَعَ أَنَّ الْكُلَّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ وَ شَاكِلَةِ الْبَشَرِ وَ فَطَرَتِهِ عَلَى طَلَبِ الْعِلْمِ وَ

الترقى إذا ظفر بشيء طلب ما هو أعلى منه ولا أعلى من تجلى الجمال و فيض الوصال فسأل الرؤية (حقی برسوسی، بی تا، ج ۳: ۲۳۱).

یعنی: آنسان که موسی کلام پروردگارش را شنید، شوق رؤیت الهی بر او غلبه یافت و با خود گفت: این لذتی است که از شنیدن سخن او برای من حاصل شده است، پس لذت دیدنش چگونه تواند بود؟ چنین تمنایی برخاسته از شاکله و طینت بشر است که همواره زیادی را طلب می کند و به آنچه خود دارد، قانع نیست و چه چیزی بهتر از تجلی جمال الوهی و فیض وصال؛ از این رو بود که بناگاه از خداوند رؤیتش را درخواست کرد.

پس از ذکر این مقدمه به اصل بحث یعنی تفسیر و تأویل عرفانی آیه از منظر محی الدین ابن عربی بازمی گردیم. وی در تفسیر این آیه با ملاحظه گونه ارتباط آن با آیه پیشین می گوید: و اعدنا موسی ثلاثين ليلة قيل: أمره بصوم ثلاثين فلما أتمم أنكر خلوف فمه، فتسوک فعاتيه الله على ذلك و أمره بزيادة عشر، و قيل: أمره بأن يتقرب إليه بما تقرب به في الثلاثين، وأنزل إليه التوراة في العشر الأخير تتمة الأربعين. فال الأول: إشارة إلى أنه خلاص عن حجاب الأفعال والصفات والذات في الثلاثين لكن يبقى منه بقية ما خلاص عن وجودها واستعمال السواك إشارة إلى ظهور تلك البقية عند قوله: رب أرنى أنظر إليك و الثاني: إشارة إلى أنه بلغ الشهود الناتي التام في الثلاثين بالسلوك إلى الله ولم يبق منه بقية، بل فني بالكلبة. و تتم في العشر الأخير سلوكه في الله حتى رزق البقاء بالله بعد الفناء بالإفاقه (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۲۴۰).

فحوای سخن ابن عربی این است که در باب ثلاثین ليلة و أتممنها بعشر دو قول وجود دارد: قول اول آنکه خداوند موسی را امر فرمود تا سی روز روزه بگیرد، اما زمانی که سی روز به پایان رسید، موسی از بوی بد دهانش به انزجار افتاد؛ از این رو مسواك زد. خداوند او را بر این کار عتاب فرمود و فرمان داد تا ده روز دیگر نیز روزه بگیرد. قول دوم ناظر بر این مطلب است که خداوند به موسی امر کرد تا به واسطه آنچه در آن سی روز تقرب جسته بود، به او

تقریب حاصل کند و پروردگار تورات را در ده روز پایانی آن چهل روز بر موسی نازل نمود. قول نخست مشعر بر آن است که موسی در سی روز از حجاب افعال، صفات و ذات خالص گردید، لکن مقداری از وجود آنها در او باقی ماند و استفاده از مساوک هم به ظهور همین باقی مانده اشاره دارد. اساس قول دوم بر آن است که موسی در سی روز به واسطه سلوک الى الله به شهود ذاتی کامل رسید و چیزی از افعال، صفات و ذات در او باقی نماند، بلکه به طور کلی فنا یافت و در ده روز بعد، سلوک فی الله برای او حاصل گردید تا آنکه پس از فنا به واسطه افاقه و حصول هشیاری به بقاء بالله رسید.

ابن عربی براین اساس، قول ربّ أَنْظُرْ إِلَيْكَ رَا ناظر بر تجربة الوهي موسی در پایان سی روز و قول سبحانک تبت إِلَيْكَ و أَنَا أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ رَا شاهد بر تجربة الوهي او در پایان ده روز دیگر می داند. پس از اتمام سی روز، هیجان و شتابی وصف ناپذیر که برآمده از نهایت شوق به شهود ذات در مقام فنای صفات به رغم باقی ماندن مقداری از نفسانیت وجود بود، بر موسی مستولی شد.<sup>۱۰</sup>

منظور از لُن ترانی استحالة إثنينیت و ما و منی و بقای إینیت و وجود در مقام مشاهده می باشد: «لُن ترانی إشارة إلى استحالة الإثنينية و بقاء الإنوية في مقام المشاهدة» (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج: ۱، ۲۴۰). جبل یعنی جبل وجود؛ به معنای نفسانیت وجود (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج: ۱، ۲۴۰)؛ از این رو در فتوحات می گوید: «دَكَّ جَبَلٌ مُوسَى فَصَعْقَ وَ هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الْبَهْتِ» (ابن عربی، بی تا، ج: ۴: ۶۳) و در جایی دیگر از آن به حجاب موسی تعبیر می کند که متلاشی شدن آن، زمینه رستگاری او را فراهم آورد: «لَمَّا تَجَلَّ الرَّبُّ لِلْجَبَلِ تَدَكَّدَ الْجَبَلُ وَ هُوَ حَجَابٌ مُوسَى... فَلَاحَ لَهُ عِنْدَ تَدَكَّدَ الْجَبَلِ» (ابن عربی، بی تا، ج: ۲: ۷۸). از فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسُوفَ تَرَانِي این طور فهمیده می شود که خداوند متعال رؤیت خود را به امری محال معلق ساخته است. بنابراین فحوای خطاب آن بر عدم امکان رؤیت خدا دلالت دارد: «فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ أَمْكَنَتْ رَؤْيَاكَ إِيَّاَيْ وَ ذَلِكَ مِنْ بَابِ التَّعْلِيقِ بِالْمَحَالِ» (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج: ۱: ۲۴۰).

ابن عربی در فتوحات مکیه در باب فلمّا تجلی ربه للجبل جعله دکّا می‌گوید: خداوند متعال موسی را از اوج شموخ و علایت به حضیض خشوع و اندکاک متقل کرد. در حدیث صحیح نبوی<sup>(ص)</sup> آمده است که خداوند چنانچه بر چیزی تجلی کند، آن چیز خدا را خاشع می‌شود. پس خداوند همواره در تجلی است؛ زیرا ما همواره تغییرات را در ظواهر و بطون، غیب و شهادت و محسوس و معقول مشاهده می‌کنیم. شأن ذات اقدس الله، تجلی و شأن موجودات، بهواسطه انتقال از حالی به حال دیگر در تغییر است. برخی متوجه این انتقال می‌شوند و بعضی دیگر نه. هر کس آن را دریابد، خداوند را در همه حال عبادت می‌کند و هر کس درنیابد، در هر حالی او را منکر می‌شود.<sup>۱۱</sup>

از این سخن ابن عربی دانسته می‌شود که خداوند پیوسته در حال تجلی است. جهان ممکنات معرکه همیشگی تجلیات و تعینات الهی است؛ «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (بقره: ۱۱۷). اصل در عالم کائنات، نوآوری و فیض مدام است و پروردگار یکتا بدیع السماوات و الأرض می‌باشد. بنابراین تجلی خداوند بر جبل، چیز جدیدی نبود؛ زیرا به فرمودهٔ قرآن کریم: «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ» (نمل: ۸۸). براساس آموزه‌های ابن عربی خداوند تنها بر موسی تجلی نکرد، بلکه تجلی او بر همگان روا بوده و هست:

لَيْسَ مُوسَى وَحْدَهُ هُوَ الَّذِي تَجَلَّ لَهُ الْحَقُّ فِي صُورَةٍ مَطْلُوبَةٍ، فَإِنَّ الْحَقَّ يَتَجَلَّ لِكُلِّ مَنْ فِي صُورَةٍ مَا يُحِبُّ وَ صُورَةُ الْحَبَّ هِيَ صُورَةُ الإِعْتِقَادِ فَهُوَ يَتَجَلَّ فِي صُورِ الْإِعْتِقَادِ وَ يَعْبُدُ فِيهَا أَوْ يَحْبُّ فِيهَا لَأَنَّ الْحَبَّ هُوَ أَسَاسُ الْعِبَادَةِ وَ الْمَطْلُوبُ لِذَانَهُ عِنْدَ الْجَمِيعِ (ابن عربی، ۱۳۷۰: ۳۱۶).

بنابراین در جریان تجلی ذات ریوی بر جبل، مسئله فقط این بود که موسی تا پیش از اندکاک جبل به مقام شهود نرسیده بود.

ابن عربی در باب چهل و چهارم فتوحات با استنباط از آیه فلمّا تجلی ربه للجبل جعله دکاً و خرّ موسی صعقاً بایی را تحت عنوان «تجلی الرب و تدکدک جبل القلب» گشوده و با عبارت «جبل القلب» نکته‌ای را که در بحث پیشین پیرامون انظر إلى الجبل نموده شد، استفاده کرده است. وی در این باب با اشاره به تغییر حالات روحی و ظاهری پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> پس از مشاهده جبرئیل و دریافت وحی خاطرنشان می‌کند: «ذلک من تجلی ملک فكيف به بتجلی ملک» (ابن عربی، بی‌تا، ج: ۱: ۲۴۸). منظور از «ملک» نخست، جبرئیل و مراد از «ملک» دوم، ذات باری تعالی می‌باشد. بهزعم وی تجلی خداوند بر جبل، درواقع تجلی جلال جمال حضرت الوهیت بر قلب موسی بود که به او «هیبت» عطا کرد. این تجلی او را متلاشی کرد، ولی معصوم نکرد (ابن عربی، بی‌تا، ج: ۲: ۵۴۰).

مؤیدالدین جندی در شرح فصّ موسوی فصوص با توجه به آموزه‌های ابن عربی در تأویل جعله دکاً و خرّ موسی صعقاً می‌نویسد: «إندكَ ظهور تعينه من طور أنايّته و فني و خرّ صعقاً» (جندی، بی‌تا: ۷۰۳).

جعله دکاً یعنی خداوند جبل وجود موسی را آن‌گونه متلاشی کرد که اصلاً وجودی برای او نماند و خرّ موسی صعقاً فلمّا أفق قال سبحانک، پس به‌طور کلی از درجه وجود نفسانی فانی شد و به‌واسطه وجود حقانی که موهبتی از جانب ذات الله برای او بود، به بقاء بالله رسید و شأن او را فراتر از آن یافت که با قوای مدرکه نفسانی دیده شود. در اینجا بود که از گناه وجود نفسانی باقی‌مانده در خود توبه کرد و در ردیف نخست صفوّف مراتب ارواح الهیه جای گرفت و به مقام اهل وحدت و مقام اصطفاء محض نائل آمد.<sup>۱۲</sup> اینکه موسی توبه کرد و گفت: سبحانک تبت إليک به این معناست که به حالتی بازگشتم که دیگر در آن حالت از تو درخواست رؤیت نمی‌کنم (ابن عربی، بی‌تا، ج: ۴: ۳۰۰).

ابن عربی پیرامون آنَا اول المؤمنین از قول موسی خطاب به خداوند متعال می‌آورد که من نخستین کسی هستم که به فرموده تو لن ترانی ایمان آورده‌ام و تمایز آشکاری را که میان مرتبه

ایمان و مرتبه علم وجود دارد، در فحوای کلام خود روشن می‌سازد؛ عبارت محبی‌الدین این است:

وَأَنَا أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ بِقُولِكَ لَنْ تَرَانِي فَإِنَّكَ مَا قَلْتَ ذَلِكَ إِلَّا لِنِي وَهُوَ خَبِيرٌ فِي ذَلِكَ  
أَلْحَقْهُ بِالْإِيمَانِ لَا بِالْعِلْمِ وَلَوْلَا مَا أَرَادَ إِلَّا إِيمَانَ بِقُولِهِ لَنْ تَرَانِي مَا صَحَّتِ الْأُولَى فَإِنَّ  
الْمُؤْمِنِينَ كَانُوا قَبْلِهِ وَلَكِنْ بِهِنْدِ الْكَلْمَةِ لَمْ يَكُنْ (ابن عربی، بی‌تا، ج: ۴: ۶۳).

و در جایی دیگر می‌گوید: «أَيُّ الْمُصْدِقِينَ بِقُولِكَ لَنْ تَرَانِي» (ابن عربی، بی‌تا، ج: ۴: ۳۰۰).  
به‌زعم ابن عربی صعق و بیهوشی موسی مانند اندکاک جبل بود، با این تفاوت که جبل پس از اندکاک دیگر جبل نشد، ولی موسی پس از صعق، بهبود یافت و تقریباً به ذات الوهیت افزون‌تر شد و به مقام بقا رسید؛ این به سبب اختلاف موسی و جبل در استعداد ذاتی‌شان بود. او در فتوحات می‌گوید:

كَانَ الصَّعْقُ لِمُوسَى مِثْلَ الدَّكَّ لِلْجَبَلِ لَا خَلَافٌ لِلْاسْتِعْدَادِ إِذَا لَمْ يَسِّرْ لِلْجَبَلِ رُوحٌ يَمْسِكُ  
عَلَيْهِ صُورَتِهِ فَزَالَ عَنِ الْجَبَلِ اسْمُ الْجَبَلِ وَلَمْ يَنْلِ عَنِ مُوسَى بِالصَّعْقِ اسْمُ مُوسَى وَلَا  
اسْمُ الْإِنْسَانِ فَأَفَاقَ مُوسَى وَلَمْ يَرْجِعْ الْجَبَلَ جَبَلاً بَعْدَ ذَكَّهُ (ابن عربی، بی‌تا، ج: ۲: ۵۴۰).

و به تعبیر دیگر: «رَجَعَ مُوسَى مُوسَى وَمَا رَجَعَ الْجَبَلَ جَبَلاً» (ابن عربی، بی‌تا، ج: ۳: ۱۱۶).

### شیخ نجم‌الدین دایه

شیخ نجم‌الدین رازی معروف به دایه از صوفیه و عرفای بزرگ سده هفتم هجری در *التاویلات النجمیة فی التفسیر الإشاری الصوفی*<sup>۱۳</sup> در تفسیر آیه مزبور می‌نویسد: آن‌سان که برای موسی، میقات الهی حاصل شد و از تمامی انعام و لذات تکلم به خداوند بهره یافت، در پی تسلط شوق و محبت بر او زبان به درازا گشود و از ذات حق جل جلاله تقاضای رؤیت کرد. از جانب پروردگار ندا آمد که تو هنوز غرق در دریای اثیینیت و حجاب‌های انانیتی، پس نمی‌توانی مرا ببینی مگر با چشم خودم. لکن به جبل انانیت خود نگاه کن، اگر پس از تجلی من در جای خودش ثابت ماند، تو هم می‌توانی با چشم انانیت خود مرا بنگری. پس از این تجلی بود که

انایت موسی مندک شد و صعق بر او غلبه کرد، بدون آنکه انانیتی در او باقی بماند. در این زمان، قلب به مدد موسی آمد و او را بهودی عطا نمود. پس از آنکه از حجاب انانیت گذر کرد، بدون هویت موسوی گشت و خدا را تسبیح گفت و از هویت خود به هویت او پناه برده و استغفار نمود و به رؤیت‌نایپذیری ذات حق اذعان کرد.<sup>۱۴</sup>

### سعیدالدین فرغانی

سعیدالدین فرغانی، عارف اندیشه‌ورز و محقق سده هفتم هجری در کتاب ارزشمند مشارق الدراری که شرح قصيدة تائیة این فارض از بزرگان عرفای هم عصرش می‌باشد و به زبان پارسی است. وی در شرح یک بیت از تائیه کبری، به مناسبت، نقیبی هم به تفسیر بخش‌هایی از آیه لن ترانی می‌زند که در این نوشتار اشاره‌ای کوتاه بدان می‌کنیم.<sup>۱۵</sup>

ابن فارض در قصيدة شیوای خود که افزون‌بر «تائیه کبری» به نام‌های «نظم السلوك» و «نظم الدر» نیز مشهور است و اصولاً معراج نامه اوست، می‌سراید:

و في صدق دكى الحس خرت إفادة لى النفس قبل التوبة الموسوية

فرغانی در شرح این بیت که به ماجرای صعق و توبه موسوی می‌پردازد، می‌نویسد: تقدیره: و فی حال صعقی، أی غیبیتی الحاصلة من جعلی للحس، أی الجبل دکا، أی منکسرا جذاذا خرت لی نفس، أی وقعت مغمی علیها قبل توبتها حالة الفاقه فی صورتها الموسوية؛ یعنی آنچه در قرآن عزیز آمده است: فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا فلماً أفاق قال سبحانک تبت إلیک (فرغانی، ۱۳۷۹: ۵۱۱).

سپس در ادامه از قول پروردگار عزوّجل می‌نگارد:

حال من بود که بر کوه که صورتی از صور حسی من بود، هم از حیثیت حضرت اطلاق خودم تجلی کردم و آن صورت جبلی خودم را خرد و پاره کردم و از هیبت آن پاره‌شدن کوه هم من در صورت موسوی خودم بیهوش شدم و نفس و صورت موسوی من در آن بیهوشی که از هیبت پاره‌شدن صورت جبلی من واقع شده بود،

بینتاد و پس از آن چون این صورت موسوی من به هوش بازآمد و هشیاری یافت، از آن گستاخی طلب رؤیت، توبه کرد. پس آن بیهودش افتادن صورت موسوی من، پیش از حالت افاقت و توبه او در آن حال واقع بود. پس مرا این علم محققی که ظاهر به همه مظاہر منم و مظاہرم عین ظاهر است و این وحدت ذات من جامع این همه مظاہر و ظاهرو باطن ایشان است (فرغانی، ۱۳۷۹: ۵۱۱ و ۵۱۲).

### ابن عجیب

ابن عجیب، مفسّر عظیم الشأن سده سیزدهم هجری و صاحب کتاب البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید<sup>۱۶</sup> در تفسیر آیه لن ترانی به نکات نایبی اشاره می‌کند. او یکجا در تأویل فلمّا تجلّى ربّ للجبيل، آن را اشاره به این می‌داند که به‌واقع خداوند متعال در جربان تجلی خود بر جبل، اسرار معانی ازلی را بر موسی ظاهر کرد: «فلما تجلّى ربّ للجبيل أى: أظهر له شيئاً من أنوار الربوبية التي هي أسرار المعانى الأزلية» (ابن عجیب، ۱۴۱۹، ج ۲: ۲۵۷). در جایی دیگر از همین کتاب می‌نویسد: پروردگار یکتا در جبل عقل تجلی فرمود؛ بدانسان که نور آن به‌واسطه نور خورشید معرفت در صفات الهی محو گردید و وجود موسی در وجود خداوند فانی شد. زمانی که بهبود یافت و به وادی بقا بازگشت، در محضر ربوی به عبودیت و ادب تمسک نمود و از رؤیت جبل حس پیش از شهود نور معنا توبه کرد. موسی در پی این حادثه، نخستین کسی بود که ایمان آورد. آن نور المعانی خلف رداء الأوانی، لا يدرك إلا بعد الصعقة، عقل مادی حجاب شهود نور معانی است. تا پای عقل در میان باشد، شهود رخ نمی‌دهد. این تحفه عطا‌یابی است که تنها به بی‌عقلی و بیهودشی عطیه داده می‌شود.<sup>۱۷</sup>

### امام خمینی

امام جزء مفسرانی است که قرآن را از منظر عرفان می‌نگرند؛ زیرا از دیدگاه او قرآن کریم «تنها کتاب سلوک الى الله و یکتا کتاب تهذیب نفوس و آداب و سنن الهیه» (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۱۹۴) و «وسیله رابطه بین خالق و خلق و عروة الوثقی و جبل المتن تمسک به عزّ ربویت» (امام خمینی،

(۱۹۴: ۱۳۷۰) است. از این منظر مقصود از تفسیر باید «ییان تعالیم و دستورات عرفانی و اخلاقی و بیان کیفیت ربط مخلوق به خالق و بیان هجرت از دار الغرور به دار السرور و الخلود باشد، به طوری که در این کتاب شریف به ودیعت گذاشته شده است» (امام خمینی، ۱۹۴: ۱۳۷۰). در این مسیر است که امام از بهره «ذوق عرفانی» در درک اسرار معارف قرآن سخن می‌گوید:

چه بسا مسائل عرفانی که در قرآن... مسائل عرفانی هست که اشخاص، فلاسفه، عرفا تا حدودی ممکن است ادراک کنند، بهمیند عناوین را، لکن آن ذوق عرفانی چون حاصل نشده است، نمی‌توانند وجدان کنند (امام خمینی، بی‌تا، ج ۱۷: ۴۵۷).

دیدگاه کلی امام خمینی درباره تفسیر و تأویل عرفانی و فحص و غور در بطون کلام الهی در کتاب شرح دعای سحر آمده است. بهزعم امام خمینی کتاب تکوینی الهی و قرآن ناطق ربانی از عالم غیب و خزانه مکنون الهی برای حمل کتاب تدوینی و قرآن مکتوب، نزول اجلال نموده‌اند تا نفوس خلائق را از زندان طبیعت و از دیار ظلمت و تاریکی نجات داده و به موطن اصلی خود بازگردانند. درواقع امر، کتاب وحی هفت یا هفتاد بطن دارد که تنها اولیای مرضی حامل آن هستند و جز خداوند متعال و راسخان در علم نسبت به آن آگاه نیستند. فهم آن تنها برای کسانی میسر است که از اخلاق رذیله و احداث معنوی پالوده گردیده و به فضایل علمی و عملی آراسته شده باشند. باید توجه داشت که قرآن عزیز تنها همین پوسته و ظاهر آن نیست، بلکه باید پا را فراتر نهاد و به عمق و بطن آن به اندازه طاقت بشری راه یافت.<sup>۱۸</sup>

امام برداشت و تأویل خود را پیرامون آیه «لن ترانی» در برخی کتب عرفانی و تفسیری خویش مطرح نموده است که صبغه عرفانی آن بسیار چشم‌نواز است. ایشان در تفسیر این آیه توجه بسیاری به این بخش از دعای شریف سمات دارد که می‌فرماید: «و بنور وجهك الذى تجلّيت به للجبل فجعلته دكّا و خرّ موسى صعقا و بمحمدك الذى ظهر على طور سينا فكلمت به عبدك و رسولك موسى بن عمران عليه السلام و بطلعتك فى ساعير و ظهورك فى جبل فاران».«

از نگاه امام لتا جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ریه به معنای آن است که موسی بعد از اینکه تحت ربوبیت حق تعالی واقع شد و از این منازل گذشت، آن وقت عرض کرد: أَرْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ؛ به من خودت را ارائه بده. ارائه بده، یعنی من با چشمم بینم. اینکه از یک نبی بزرگی صادر نمی شود؛ آن نحو ارائه و آن نحو رؤیتی که مناسب با مرئی و رائی که دست ما به آن نمی رسد. در عین حالی که به آنجا رسیده بود که متکلم بود، با خدا تکلم می کرد: رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ (امام خمینی، ۱۳۷۵: ۱۳۷).

پس از آنکه موسی چنین درخواستی از ذات ربوبی کرد، جواب آمد که لن ترانی به این معنا که:

ای موسی! تا در حجاب موسوی و احتجاب خودی هستی، امکان مشاهده نیست.  
مشاهده جمال جمیل برای کسی است که از خود بیرون رود و چون از خود بیرون رفت، به چشم حق بیند، و چشم حق حق بین خواهد بود (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۳۳۶).

بنابراین:

لن ترانی یعنی محتملاً تا موسی هستی، رؤیت نمی شود، تا تو هستی نمی شود. لکن مأیوسش نکرد، ارجاعش کرد به اینکه انظر إلى الجبل. این «جبل» چیست؟ این جبلی که تعجلی حق بر موسی نمی شود و بر آن می شود، این «جبل طور» است...  
ولکن انظر إلى الجبل، وعدة ملاقات است، نمی بینی ولکن انظر إلى الجبل فاين استقر مکانه فسوف ترانی. محتمل است که استقر علی مکانه، مراد این جبل باشد. این جبل محتمل است که همان اثانت نفس موسی بوده که باز بقایا داشته است (امام خمینی، ۱۳۷۵: ۱۳۷).

شیخ محمود شبستری در گلشن راز پیرامون این معنا، زیبا می سراید:

تو را تا کوه هستی پیش باقی است	صدای لفظ «أَرْنِي» «لن ترانی» است
حقیقت کهربا ذات تو کاه است	اگر کوه «توبی» نبود چه راه است

تجلى گر رسد بر کوه هستی شود چون خاک ره هستی ز پستی از دیدگاه امام تا انانیت نفس بر آدمی مستولی است، انسان شایستگی آن را ندارد که ظرف تجلی الهی قرار گیرد. بقایای نفس باید از میان برود تا انسان در وادی مقدس که جایگاه مخلسان و مقدسان است، قدم گذارد. ازین رو توصیه می کند:

تا خلع نعلین حبّ جاه و شرف وزن و فرزند نشود و القاء عصای اعتماد و توجه به غیر از یمین نگردد، به وادی مقدس که جایگاه مخلسان و منزلگاه مقدسان است، قدم نتوان گذاشت. اگر سالک به حقایق اخلاص در این وادی قدم زد و پشت پا به کثرات و دنیا که خیال اندر خیال است، زد، اگر بقایایی از انانیت مانده باشد، از عالم غیب از او دستگیری شود و به تجلیات الهیه، جبل ائیت او مندک شود و حال صعق و فنا برای او دست دهد (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۵۳ و ۱۳۷۵: ۳۱).

و نیز:

بر سالک الی الله لازم است که در وقت تطهیر خود را از ارجاس صوریه، از امهات رذائل و ارجاس باطنیه شیطانیه تطهیر کند و با آب رحمت حق و ارتیاض شرعی، مدینه فاضله را شست و شو دهد و تصفیه قلب که محل تجلی حق است، نماید و خلع نعلین حبّ جاه و شرف نماید تا لایق دخول در وادی مقدس این گردد و قابل تجلی رب شود. و تا تطهیر از ارجاس خبیثه حاصل نیاید، تطهیر از احداث ممکن نشود؛ زیرا که تطهیر ظاهر، مقدمه تطهیر باطن است. تا تقوای تام ملکی دنیایی بر وفق دستور شریعت مطهره حاصل نشود، تقوای قلبی رخ ندهد و تا تقوای قلبی از اموری که شمرده شد، حاصل نشود، تقوای روحی سری حقیقی پیدا نشود. و تمام مراتب تقوای مقدمه این مرتبه است که آن، ترک غیر حق است. تا سالک را بقایایی از انانیت است، تجلی حق بر سر او نگردد. بلی، گاهی شود که به مقتضای سبق رحمت و غلبه جنبه یلی اللهی، دستگیری غیبی از سالک شود و با جنبه الهیه، بقایایی اگر از انانیت مانده، بسوزد. و شاید در کیفیت تجلی حق برای جبل و مندک نمودن آن و صعق حضرت موسی اشارتی به آنچه ذکر شد، باشد (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۷۸).

امام در تفسیر فلمّا تجلّی ریه للجبل جعله دکّا می فرماید: «با همان تجلی، جبل را دکّ کرد، اوضاع انائیت را به هم زد و موسی به مقام موت رسید: خرّ موسی صعقا» (امام خمینی، ۱۳۷۵: ۱۳۷۵). در این مسیر بود که پس از صعق برای موسی مرگ اختیاری حاصل شد (امام خمینی، بی‌تا، ۱۳: ۵۱۵) و او به مقام وحدت تامّه و مالکیت عظمی نایل آمد:

هذا حکم من غالب عليه سلطان الوحدة و تجلی الحق بالقهر على جبل إنتیه و جعله دکّا و ظهر عليه بالوحدة التامة و المالکیة العظمی (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۶۶).

این مقام مقدس توحید و جلوه ربوبی بود که جبل نفس موسی را متلاشی کرد و خورشید وحدت را برای او نمایان ساخت؛ آن‌گونه که امام می‌نویسد:

هر چه جلوه نور توحید زیاد شود، جبل خودخواهی و خودبینی و انائیت و انتیت  
بیشتر مندک و از هم ریخته تر شود، تا آن‌جا که به جلوه تام ربّ الانسان، جبل به  
کلی مندک شود و صعق کلی حاصل آید؛ فلمّا تجلّی ریه للجبل جعله دکّا و خرّ  
موسی صعقا (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۲۰۵).

امام خمینی معتقد است که موسی درنتیجه اندکاک جبل نفسانیت و انائیت خود و عارض شدن صعق بر او، به مقام «هیمان» رسید که عبارت از خوف و حیرت مفرط است که از شهدو جلال جمال ربوبی و تجلی اسمای الهی ناشی می‌گردد (امام خمینی، ۱۴۱۰: ۱۰۹). همان‌طور که به روایت جعله دکّا و خرّ موسی صعقا، متلاشی شدن جبل و بیهوش گردیدن موسی به جلال و قهر خداوند بازمی‌گردد، افقه او نیز پس از صعق و اندکاک که در فحوای فلمّا آفاق مستور است، درنتیجه جمال و نظر لطف و رحمت ذات اقدس الله صورت گرفته است. امام می‌نویسد: «لولا أن العظمة و القهر مختلفٌ فيهما اللطف و الرحمة لما أفاق موسى عليه السلام من غشوته» (امام خمینی، ۱۳۶۵: ۳۲).

### نتیجه

آنچه در مطالعه گونه نگاه تفسیری عرفا به آیه «لن ترانی» و آیات مشابه آن در قرآن که درخور توجه عرفانی می‌باشد و شمار آن‌ها نیز اندک نیست، بیش از هر چیز جلوه‌گری می‌نماید، روی آوردن به تأویل و بهره‌جستن از سخن رمزی و اشاری است. البته در این مسیر تمام تلاش عارفان بر آن است تا خود را از غوطه‌ور شدن در منجلاب تفسیر بهرأی برهانند و همسوی خویش را با افواه عموم مؤمنان از کف ننهند. قرآن در نظر ایشان کتاب توحید است که هر کس بسان صیادی بنا به استعداد و زبردستی خود می‌تواند از آن بهره برد. آیه لن ترانی نیز از این قاعده فراغیر مستثن نیست.

تمایز آرای عرفا با مفسران دیگر در نوع برداشت تفسیری‌شان از این آیه به دلیل همین اختلاف استعدادات و بهره‌های وجودی است. آیه لن ترانی در نظر عرفا مراتب فنا و بقا و وصول به مقام وحدت را به بشر الهی القا می‌کند؛ آموزه‌ای نفر که هر سالکی باید در مسیر سیر و سلوک خود بدان توجه کند. نخستین نکته‌ای که از این آیه می‌توان استفاده نمود آن است که خداوند بر خلاف مشرب برخی از متکلمین، قابل مشاهده و روئیت عینی نیست، بلکه او تنها با شهود قلبی و چهره باطنی در ضمیر صیقلی و بی‌زنگار آدمیان رخ می‌نماید. بنابراین درخواست دیدن او با چشم ظاهر خواسته‌ای است که جز لن ترانی پاسخ دیگری نخواهد داشت. نکته دیگر آنکه حقیقت متعال در پس پرده حجاب و با ظهور در مراتب تعیینات و افاضه فیض در منازل صدور بر موجودات جلوه می‌کند؛ از این‌رو حتی تجلیات بی‌واسطه نیز برای خداوند قابل تصور نیست. از این رهگذر است که ذات حق تعالیٰ پیوسته و لایزال در حال تجلی و اقامه فیض است. آنچه در ماجرا لن ترانی، فراروی حضرت موسی قرار گرفت، گونه‌ای جلوه حقیقی الهی بود که اگر مستقیماً بر او وارد می‌شد، بی‌گمان او را رهسپار وادی فنا می‌کرد.

در این میان، اندکاک جبل و صعق موسی در ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارد؛ چه اینکه هر دو پس از تجلی قهر و عظمت ربوبی و شهود صفت جلال خداوند فنا یافتد، با این تفاوت که جبل در پی متلاشی شدن، جبلیت خود را از دست داد و دیگر جبل نشد، اما موسی

پس از بیهوشی، بهبود یافت و به جایگاه متعالی بقا رسید. این همان مقام والای «بقاء بالله بعد الفنا في الله» است که در عرفان اسلامی بسیار بر آن تأکید می‌شود، برخلاف بسیاری دیگر از مکاتب عرفانی که فراتر از مرحله فنا به منزل دیگری قائل نیستند. با این وصف، گستره فحوای آئه لن ترانی ما را به نظاره آموزه‌ای نفر پیرامون مراتب و منازل سیر و سلوک و شهود انوار طریقت در پهنه عرفان نظری و عملی می‌برد که در نوع خود بسیار بدیع و چشم‌نواز است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. البته این کتاب (*تفسیر القرآن*) به باور صحیح متعلق به عبدالرازاق کاشانی است، اما از آنجاکه در سال‌های اخیر بنام محیی‌الدین ابن عربی منتشر و معروف شده است، ما در این نوشتار از محتوای این کتاب در ذیل گونه‌تفسیری ابن عربی پیرامون آئه مورد بحث بهره می‌بریم.
۲. عبدالله عباس گفت: ظهر نوره للجبل؛ نور او بر کوه طور پیدا شد. ضحاک گفت: حق تعالی بفرمود تا از آن حجاب‌ها چندان نور بتافت که از بینی گاوی برون آید. عبدالله سلام و کعب الاخبار روایت کردند که چندانی نور عرش پیدا کرد که به سوراخ سوزن می‌برود. و اینان به لفظ عظمت گفتند. سدبی گفت: به مقدار سر انگشتی و مراد انگشت کهین. و رفع کرد این روایت به انس از رسول علیه السلام که او این آیت می‌خواند، آنگه انگشت مهین بر بند انگشت کهین نهاد و گفت: این مقدار نور خدای تعالی تجلی فرمود بر کوه، کوه به زمین فرو شد (رازی، ۱۴۰۸، ج ۸: ۳۷۶ و ۳۷۷).
۳. *حقائق التفسیر* سلمی از چند جهت دارای اهمیت است و همین وجوده اعتبار است که آن را از کتب تفسیری مشابه متمایز می‌سازد: (الف) این کتاب گرچه پس از *تفسیر القرآن العظيم* سهل تستری که نخستین تفسیر عرفانی لقب گرفته، به نگارش درآمده است، اما هم جامع تر از آن است و هم از لحاظ محتوایی کهن‌تر از آن؛ زیرا برگرفته از اندیشه بر جستگانی است که پیش از سهل تستری می‌زیسته‌اند. بنابراین به جرأت می‌توان گفت *حقائق التفسیر*، اولین تفسیر عرفانی جامع کتاب وحی است. (ب) *حقائق التفسیر* از آن جهت که در بردارنده سخنان و احادیث امام ششم شیعیان حضرت امام صادق<sup>(ع)</sup> می‌باشد، از نگاه شیعه دارای اهمیت است، هرچند بیانات امام<sup>(ع)</sup> در آن به شیوه مرسوم در «علم الحديث» که محدثان و رجالیون شیعه بسیار بر آن اهتمام می‌ورزند،

- آورده نشده است. شایان ذکر است که سلمی در تفسیر آیه «لن ترانی» از سخنان امام جعفر صادق<sup>(ع)</sup> بهره می‌برد. ج) تفسیر سلمی از آن‌رو که اقوال و دیدگاه تفسیری صوفیه متقدمی چون ابن عطا، نوری و حلاج را شامل می‌گردد، برای محققان این عرصه نیز واحد اهمیت و اعتبار است.
۴. قال عطف: المیقات طلب الرؤیة. سمع کلاما خارجا عن بشریته و أضاف الكلام إليه و كلامه من نفسیة موسی و عبودیته فغاب موسی عن نفسه و فنی موسی عن صفاته و كلامه ربہ من حفائق معانیه فسمع موسی صفة موسی من ربہ و محمد سمع من ربہ صفة ربہ فكان أَحَمَّ الْمُحْمُودِين عند ربہ. و من هنا كان مقام محمد صلعم سدرة المنتهي و مقام موسی الطور. و منذ كلام الله موسی على الطور أفنی صفتها فلم يظهر فيها النبات و لا تمكين لأحد عليها (سلمی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۲۹).
۵. این وجه افتراق در حوزه عرفان اسلامی تحت عنوان «سیر محبی» و «سیر محبوی» مطرح می‌گردد. سالک در سیر محبی با تکاپو و تلاش خود در طریق سلوک گام می‌زنند تا نیل به ماورای طبیعت و مشاهده اسما و صفات جمعی الهی برای او حاصل شود. چنین سالکی را در اصطلاح عرفان «سالک مجذوب» می‌نامند. اما سیر محبوی با علم اکتسابی به دست نمی‌آید، بلکه سراسر وهبی است؛ زیرا اساس آن تعلق حبّ ذاتی ازلی حق تعالیٰ به بنده می‌باشد. عرفان سالک سیر محبوی را «مجذوب سالک» نام نهاده‌اند. از اینجاست که وجه تمایز دو نبی بزرگ الهی، موسای کلیم<sup>(ع)</sup> و احمد مصطفی<sup>(ص)</sup> آشکار می‌گردد. حضرت موسی<sup>(ع)</sup> در لسان قرآن سالک مجذوب است؛ زیرا خداوند متعال درباره او می‌فرماید: لَمَّا جاء موسى لمیقاتنا يعني او خود به دیدار ما آمد. حال آنکه رسول الله<sup>(ص)</sup> مجذوب سالک است؛ بدان رو که رب متعال پیرامون او فرموده است: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ» (إسراء: ۱). یعنی ما او را آوردیدم.
۶. لَمَّا جاء موسى لمیقات بأسطر الحقّ سبحانه سقط بسماع الخطاب، فلم يتمالک حتى قال: أَرْنِي أنظر إليك. فإن غلبات الوجد عليه استنطقته بطلب كمال الوصلة من الشهود. و يقال صار موسى عليه السلام عند سماع الخطاب بعين السکر فنطق ما نطق، و السکران لا يؤخذ بقوله. و يقال أشدّ الخلق شوقا إلى الحبيب أقربهم من الحبيب هذا موسى عليه السلام و كان عريق الوصلة واقفا في محل المناجاة محدقة به سجوف التولى غالبة عليه بواده الوجود، ثم في عين ذك كأن يقول: ربّ

أرنى أنظر إليك كأنه غائب عن الحقيقة. و لكن ما ازداد القوم شربا إلا ازدادوا عطشا و لا ازدادوا تيما إلا ازدادوا شوقا؛ لأنه لا سبيل إلى الوصلة إلا بالكمال و الحق سبحانه يصون أسرار أصنفائه عن مداخلة الملال (قشيري، بي: تا: ۵۶۴ و ۵۶۵).

٧. البلاء الذى ورد على موسى بقوله فإن استقر مكانه فسوف ترانى أتم وأعظم من قوله لن ترانى لأن ذلك صريح فى الرد وفى اليأس راحة. لكنه لما قال فسوف أطمعه فيما منعه فلما اشتد موقفه

جعل الجبل دكاً و كان قادرا على إمساك الجبل، لكنه قهر الأحباب الذى به جرت سنتهم (قشيري، بي: تا: ۵۶۷).

٨. ثم الروح بعد وقوع الصعقة على القالب مكاشفته بما هو حقائق الأحادية و يكون الحق بعد امتحاء معالم موسى خيراً لموسى من بقاء موسى لموسى، فعلى الحقيقة شهود الحقائق بالحق أتم من بقاء الخلق بالخلق (قشيري، بي: تا: ۵۶۶).

٩. شيخ صدوق در باب هشتم كتاب توحيد پیرامون مقوله رؤیت الهی، به روایات عدیدهای اشاره می نماید که مشاهده خداوند رانه با چشم ظاهر و ابزار قیاس بلکه به چشم دل و شهود قلبی امکان پذیر می داند (رک به: توحید الصدوق، باب ما جاء في الرؤية). از جمله حدیثی را از امام صادق<sup>(ع)</sup> روایت می کند که می فرماید: «لم تره العيون بمشاهدة العيان ولكن رأته القلوب بحقائق الإيمان لا يعرف بالقياس ولا يدرك بالحواس ولا يشبه بالناس موصوف بالآيات معروف بالعلامات» (صدوق، ۱۳۹۸: ۱۰۸).

گر خام نهای ز پختگانی	ای کرده طمع به دیدن او
کر دیده دل توانی اش دید	با دیده دل توانی اش دید
بشنید جواب «لن ترانی»	«رب أرنى» چو گفت موسی
	(نورعلیشاه اصفهانی)

١٠. وعلى هذا ينبغي أن يكون قوله: رب أرنى أنظر إليك كان قد صدر عنه في الثلاثين والإفادة بعدها في تتمة الأربعين و كلمه ربه التكليم في مقام تجلّي الصفات، و قوله: رب أرنى أنظر إليك

بدر عن إفراط شوق منه إلى شهود الذات في مقام فناء الصفات مع وجود البقية (ابن عربي، ١٤٢٢، ج ١: ٢٤٠).

١١. فقله من حال الشموخ إلى حال الخشوع والإندكاك و قال<sup>(ص)</sup> في الحديث الذي صحّه الكشف إن الله إذا تجلى لشيء خشع له. فالله متجل على الدوام لأن التغيرات مشهودة على الدوام في الظواهر والباطن والغيب والشهادة والمحسوس والمعقول، ف شأنه التجلى و شأن الموجودات التغيير بالانتقال من حال إلى حال فمتى من يعرفه ومنا من لا يعرفه، فمن عرفه عيده في كل حال ومن لم يعرفه أنكره في كل حال (ابن عربي، بي تا، ج ٢: ٣٠٤).

١٢. جعله دكّاً أي: متشابهاً لا وجود له أصلاً و خرّ موسى عن درجة الوجود فانياً فلماً أفق بالوجود الموهوب الحقاني عند البقاء بعد الفناء قال سبحانه أن تكون مرئياً لغيرك، مدركاً لأبصار الحدثان تبت إليك عن ذنب البقية وأنا أول المؤمنين بحسب الرتبة لا بحسب الزمان، أي: أنا في الصفة الأولى من صنوف مراتب الأرواح الذي هو مقام أهل الوحدة و ذلك مقام الاصطفاء المفض (ابن عربي، ١٤٢٢، ج ١: ٢٤٠).

١٣. این تفسیر (التفسیر الاشاری و الصوفی) البته با اضافات و تکمله‌ای که عارف شهر، علامه‌الدوله سمنانی بر آن افروزده است، کامل ترین و جامع ترین تفسیر عرفانی اسلام است.

١٤. ولما جاء موسى لميقاتنا و كلمه ربه يعني و لما حصل على بساط القرب تتابع عليه كاسات الشراب من صفو الصفات و دارت أقداح المكالمات و أثر فيه لذذات الكلمات فطرد و اضطرب إذ سكر من شراب الواردات و تسأكرا من سماع الملاطفات في المخاطبات، فطال لسان انبساطه عند التمكّن على بساطه و عند استيلاء سلطان الشوق و غلبات دواعي المحبة في الذوق، رب أرنى أنظر إليك قيل هيهات أنت في بعد الإثنينية منكوب و بحجب جبل الأنانية محجوب و إنك إذا نظرت بك إلى لن تراني لأنه لا يراني إلا من كنت له بصراً في يبصر ولكن انظر إلى الجبل جبل الأنانية فإن استقرّ مكانه عند التجلّى فسوف تراني ببصر أنانيتك فلماً تجلّى ربه للجبل جبل أنانيته جعله دكّاً فانياً كان لم يكن و خرّ موسى صعقاً بلا أنانية و كان ما كان بعد أن بان ما بان فأشرقت الأرض بنور ربيها (زمّر: ٦٩) و جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل كان زهقاً (إسراء: ٨١) و لو

لم يكن جبل أنانية النفس بين موسى الروح و تجلی الرب لطاش فی الحال و ما عاش و لولا القلب  
كان خليفته عند الفنان بالتجلى لما أمكنه الافاقه و الرجوع إلى الوجود فافهم جدا، ولو لم يكن  
تعلق الروح بالجسد لما استسعده بالتجلى و لا بالتحلى تفهم إن شاء تعالى. فلماً أفاق من غشية  
الأنانية بسطوة الربوبية قال موسى بلا هوبيه سبحانك تزييها لك من خلقك و اتصال الخلق  
بك تبت من أنايتي إليك إلى هوبيتك بك و أنا أول المؤمنين بأنك لا ترى بالأنانية و لا ترى  
إلا بنور هوبيتك بك (به نقل از حقی بروسوی، بیتا، ج ۳: ۲۳۶ و ۲۳۷).

۱۵. اهمیت مشارق الدراری زمانی افزون تر می گردد که بدانیم محتوای آن در اصل تقریری از تدریس ها و تعالیم صدرالدین قونوی، بر جسته ترین شارح آرا و نظریات این عربی است.

۱۶. البحرمادیه یکی از متأخرین تفاسیر عرفانی اسلام است که احمد بن محمد بن عجیه آن را در سده سیزدهم به نگارش درآورده است و تفسیر آیات سوره حمد تا سوره قمر را دربر دارد. این کتاب را چند سال پیش یک محقق مصری به نام احمد عبدالله قرشی در قاهره منتشر کرد.

الصعقة (ابن عجيبة، ١٤١٩، ج ٢: ٢٥٨).  
ذلك تجلّى ربّه للجبل أى: جبل العقل بحيث طمس نوره بنور شمس العرفان و خرّ موسى صفقاً أى:  
ذهب وجوده في وجود محبوبه و حصل له الزوال في مكان الفناء و السكر فلماً أفاق و رجع إلى  
البقاء تمسّك بمقام العبودية و الأدب مع الربوبية فقال: سبحانك تبت إليك من رؤية جبل الحس  
قبل شهود نور المعنى و أنا أول المؤمنين بأن نور المعانى خلف رداء الأواني لا يدرك إلا بعد

١٨. إن الكتاب التكويني الإلهي و القرآن الناطق الرباني أيضاً نازل من عالم الغيب و الخزينة المكونة الإلهية مع سبعين ألف حجاب لحمل هذا الكتاب التدويني الإلهي و خلاص النفوس المنكوسة المسجونة من سجن الطبيعة و جهنامها و هداية غرباء هذا الديار الموحشة إلى أوطانها، وإلا فإن تجلّي هذا الكتاب المقدس و المكتوب السبحاني الأقدس بإشارة من إشاراته و غمرة من غمزاته برفع بعض الحجب النورية للسموات و الأرضين لاحترقت أركانها أو للملائكة المقربين لاندكت إنيّتها... فهذا الكتاب التكويني الإلهي و أوليائه الذين كلّهم كتب سماوية، نازلون من لدن حكيم علیم و حاملون للقرآن التدويني. ولم يكن أحد حاملاً له بظاهره و باطنه إلا هؤلاء الأولياء

المرضى... إعلم أنه كما أن للكتاب التدربى الإلهى بطونا سبعة باعتبار وسبعين بطنًا بوجه لا يعلمه إلا الله والراسخون في العلم ولا يمسّها إلا المطهرون من الأحداث المعنوية والأخلاق الرذيلة السيئة والمتخلّون بالفضائل العلمية والعملية وكلّ من [كان] تزّهه وتقديسه أكثر كان تجلّ القرآن له أكثر وحظه من حقائقه أوفى، كذلك الكتب التكوينية الإلهية الأنفسية والآفاقية حذوا بالحذو ونعلا بالنعل. فإن لها بطونا سبعة أو سبعين لا يعلم تأويلاً لها وتفسيّرها إلا المنزّهون عن أرجاس عالم الطبع وأحداثها ولا يمسّها إلا المطهرون فإنها أيضًا نازلة من رب الرحيم. فجاهد أيّها المسكين في سبيل ربك وظهر قلبك واجْرَ من حيطة الشيطان وارق واقرأ كتاب ربك ورتّله ترتيلًا ولا تقف عند قشره ولا تتوهّمن أن الكتاب السماوي والقرآن النازل الرباني لا يكون إلا هذا القشر والصورة، فإن الوقوف عند الصورة والعكوف على عالم الظاهر وعدم التجاوز إلى اللب والباطن احترام و هلاك وأصل أصول الجهالات وأسس أساس إنكار النبوات والولايات (امام خميني، ١٣٦٥: ٥٨ و ٥٩).

## مراجع

- قرآن کریم
- ابن عجیبه، ابوالعباس احمد بن محمد. (١٤١٩)، *البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید*، قاهره: حسن عباس ذکی.
- ابن عریبی، محبی الدین. (١٤٢٢)، *تفسیر ابن عربی*، بیروت: دار إحياء التراث العربي.
- \_\_\_\_\_. (بی تا)، *الفتوحات المکیة فی معرفة الأسرار المالکیة و الملكیة*، بیروت: دار صادر.
- \_\_\_\_\_. (١٣٧٠)، *فصوص الحكم*، تهران: الزهراء.
- جندی، مؤید الدین. (بی تا)، *شرح فصوص الحكم*، بی جا: بی تا.
- حقی بروسی، اسماعیل. (بی تا)، *تفسیر روح البیان*، بیروت: دار الفکر.
- امام خمینی، روح الله. (١٣٧٠)، آداب الصلاة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

- . (۱۴۱۰)، تعلیقات علی شرح فضوص الحکم و مصباح الأنس، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- . (۱۳۷۵)، تفسیر سوره حمد، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- . (۱۳۷۷)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- . (۱۳۶۵)، شرح دعاء السحر، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- . (بی‌تا)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- . (۱۳۷۶)، مصباح الهدایة إلی الخلافة و الولایة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- رازی، ابوالفتح. (۱۴۰۸)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: آستان قدس رضوی.
- سلمی، ابوعبدالرحمن. (۱۳۶۹)، حقائق التفسیر، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شبستری، محمود بن عبدالکریم. (۱۳۸۲)، گلشن راز، تهران: زوار.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه. (۱۳۹۸)، التوحید، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- فرغانی، سعید الدین سعید. (۱۳۷۹)، مشارق الدارای فی کشف حقائق الدر (شرح تائیه ابن فارض)، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (بی‌تا)، لطائف الإشارات، مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- قمشه‌ای، محمدرضا. (۱۳۷۸)، مجموعه آثار حکیم صهبا، اصفهان: کانون پژوهش.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۵)، الکافی، تهران: دار الكتب الإسلامية.
- نور علیشاه اصفهانی، محمد علی بن عبدالحسین. (۱۳۸۹)، دیوان اشعار، تهران: منوچهری.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.